



سخنی پیرامون

ولایت فقیه



قسمت دوم

در شماره گذشته توضیح دادیم که حکومت را اگر شعبه‌ای از ولایت آن حضرت دانستیم به این لحاظ است که ولایت آن حضرت را به معنای عام مورد توجه قرار داده‌ایم که شامل ولایت تکوینی و ولایت تشریحی در مورد سنن و اصل شریعت نیز می‌شود. و طبیعی است که حکومت را شعبه‌ای از ولایت به این معنی بدانیم. و اگر حکومت را به معنای ولایت مطلقه دانستیم منظور فقط ولایت حکومتی و رهبری سیاسی و اجتماعی جامعه است.

و اما این که گاهی تعبیر به ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌شود و گاهی تعبیر به ولایت الهیه به لحاظ این است که اصل در این ولایت همان ولایت و حکومت الهی است که به آن حضرت واگذار شده و همین نکته پاسخ همه اعتراضها است.

و اما توضیح مطلب:

بدون شک بشریت پس از تشکیل زندگی اجتماعی نیاز به نظامی دارد که اداره کننده شئون جامعه باشد و این نظام بطور طبیعی خواه ناخواه در جامعه به وجود می‌آید و اگر مردم با اختیار خود آن را به وجود نیاورند، قدرتمندان و زورمداران سلطه خود را تحمیل خواهند کرد. در اصل نیاز جامعه به حاکم و مدیر امور را امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ خوارج که خواهان نفی حکومت بطور مطلق بودند و فریاد «لا حکم الا لله» سر می‌دادند فرمود:

«کلمة حق یراد بها الباطل. نعم انه لا حکم الا لله ولكن هؤلاء یقولون لا امرة الا لله. وانه لا ید للناس من امیر بر او فاجر یعمل فی امرته المؤمن ویستمع فیها الکافر ویبلغ الله فیها الاجل ویجمع به الفیء ویقاتل به العدو ویتأمن به السبل ویؤخذ به للضعیف من القوی حتی یستریح بر او یستراح من فاجر».

منظور خوارج از جمله «لا حکم الا لله» این بود که کسی بجز خداوند حق

در شماره گذشته اندکی در باره ولایت فقیه و منبع قدرت حکومتی فقها در پرتو سخنان نورانی حضرت امام دام ظلّه توضیح دادیم و سه نکته از نکاتی را که در نامه ایشان به ریاست محترم جمهوری اسلامی آمده بود مورد مطالعه قرار دادیم. و اینک ادامه بحث:

۴ - تعبیر ولایت مطلقه که در نامه حضرت امام آمده است مورد تاخت و تاز دشمنان اسلام از داخل و خارج قرار گرفته و فریاد و شبون برای مرگ دموکراسی در ایران بر پا کرده‌اند و این را نوعی دیکتاتوری و حکومت فردی و سلطه جویی دانسته‌اند یا چنین وانمود کرده‌اند. ولذا لازم است در اینجا نوع حکومت در ولایت فقیه را بیان کنیم و آن را با حکومت‌های رایج جهان مقایسه نمائیم.

کلمه ولایت مطلقه در نامه حضرت امام دام ظلّه در چهار مورد آمده است:

۱ - «حکومت را که به معنای ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم واگذار شده...».

۲ - «حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم...».

۳ - «حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است...».

۴ - «آنچه گفته شده است تا کنون و با گفته می‌شود ناشی از عدم شناخت ولایت مطلقه الهی است...».

حکومت را در موردی به معنای ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و در جای دیگر شعبه‌ای از ولایت مطلقه آن حضرت شمرده‌اند و ولایت مطلقه را گاهی ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و گاهی ولایت مطلقه الهی و حکومت الهیه خوانده‌اند.



آن نیست برقرار می شود و در نتیجه همان شاه به نام رئیس جمهور به قدرت خود ادامه می دهد مانند جمهوری مصر. وگاهی انتخاب تنها به وسیله حزب وگروهی که با کودتا قدرت را به دست گرفته انجام می شود مانند بسیاری از حکومت های بلوک شرق. وگاهی انتخابات به وسیله مردم است ولی با لطایف الحیل و به زور تبلیغات بسیار قوی و گنج کننده، فردی که حافظ منافع گروه زورمدار است به کرسی قدرت نشاند می شود نام رئیس جمهور بر او گذاشته می شود مانند رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا.

ولذا با کمال تعجب ملاحظه می شود که هرگز تغییری در سیاست کلی آمریکا با تغییر ریاست جمهوری پیدا نمی شود بجز بعضی تصرفات جزئی که ناشی از تصمیم گیریهای شخص رئیس جمهور یا بعضی اطرافیان است. مثلاً هرگز شنیده نشده است که رئیس جمهور آمریکا در مورد اسرائیل و مشکل خاورمیانه با مشکل آفرینا مسئله نژادپرستی و سایر مسائل جهانی تصمیم جدیدی برخلاف سیاست سلطه جوینان گذشته بگیرد و اگر کسی احیاناً پیدا شود که کمترین تمایلی به تغییر روش نشان دهد مانند کندی فوراً از سوی دستان مخفی گروه حاکم اصلی (غولهای اقتصادی) که همان شاه آمریکا است ترور می شود.

منظور از این مطالب بحث در جزئیات نیست بلکه از راه مثال می خواهیم این مطلب را روشن کنیم که معیار در حکومت های بشری از نظر واقعیت خارجی تنها زور است. و اما از نظر تئوری و در مرحله ثبوت حکومتها را با همه اسمهای مختلفی که دارند می توان به چهار دسته تقسیم کرد:

۱ - حکومت دیکتاتوری و سلطه فردی

این نوع حکومت در اکثر دورانیهای جامعه بشری و در اکثر نقاط زمین رایج بوده است. فردی به نام شاه یا سلطان یا امیر یا خلیفه یا شیخ عشیره یا رئیس قبیله یا خان یا کدخدا و هرگونه عنوانی از این قبیل به هر دلیل بر مردم حکمرانی می کند. از بیچارگان با زور و ارباب مالیات می گیرد و افراد زیرک و موثر در جامعه را سر می کند و با فریب عده ای را اغفال می کند. گاهی خود را ساینده خدا می داند وگاهی هم پیشروی کرده خود را خدای زمین می داند و چیزی به جز زمین هم قائل نیست در نتیجه مردم را به پرستش خویش و می دارد. همچنانکه فرعون و نمرود و امثال آنها ادعا کردند.

اداره حکومت در چنین رژیمی تنها طبق میل و دلخواه اعلیحضرت است. آنچه اراده کند باید انجام بگیرد. هر چند موجب کشتن هزاران زن و مرد و کودک بی گناه باشد. زورمداران فاسد و فاسد فرصت را غنیمت شمرده به گردش جمع می شوند و خون عامه مردم را زالو صفت می کنند. واضح است که در چنین حکومتی حتی اگر شخص شاه بداندیش نباشد، ظلم و تباهی جامعه را فرا خواهد گرفت.

۲ - سلطنت مشروطه

تئوری سلطنت مشروطه از اینجا سرچشمه می گیرد که حکومت سلطنتی ممیزاتی دارد و زیانناهی. زیرا از جهتی تمرکز قدرت در دست شاه موجب منسجم بودن ملت و وحدت ملی و قدرت مند بودن دولت و ثبات حکومت است و تأمین امنیت و سرکوبی دشمنان خارجی و از جهتی دیگر چون رأی شخص

حکمرانی و حکومت را ندارد و این را از آیه «ان الحكم الا لله» گرفته بودند. امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ آنها فرمودند این سخن حقی است که اینان از آن منظور باطلی دارند. آری حکم (تقدیر در آفرینش و تشریح در قانون) از آن خداوند است ولی اینان (خوارج) می گویند که امارت و سرپرستی برای کسی بجز خداوند نیست و حال آن که جامعه بشری ناگزیر است که امیر و فرمانروایی داشته باشد چه نیکوکار باشد و چه تبهکار که در آن حکومت، مؤمن به اعمالی (که موجب تکامل او است) می پردازد و کافر در این چند روز دنیا از زندگی بهره می برد و خداوند پایان هر موجودی را می رساند و در سبب نظم و حکومت است که مالیات (برای صرف در مصالح عمومی جامعه) جمع آوری و با دشمنان مبارزه می شود، امنیت و راهها تأمین شده و حق ضعیف از قوی گرفته می شود تا زمانی که فرمانروای نیکوکار از تحمل مسئولیتها راحت شود و مردم از شر فرمانروای تبهکار و ظالم راحت شوند.

نکته جالب در این سخن والا این است که منافع حکومت را (اعم از حق و باطل) در چهار چیز شمرده است:

- ۱ - جمع اموال، که طبعاً ملازم است با صرف آن در مصالح عمومی.
- ۲ - جنگ با دشمن.
- ۳ - امنیت.
- ۴ - عدالت.

و اگر حکومتی در این جهات نارسائی داشته باشد باید برکنار شود. عمل مؤمن و استمناع کافر و رسیدن هر چیز به اجل محدود خویش را حضرت به تعبیر «فیهما» بیان فرمودند و آن چهار جهت را به تعبیر «به» طرف آن سه چیز حکومت است هر چند دخالتی در آن ندارد و این چهار چیز باید در سایه حکومت و به وسیله آن تأمین شود.

بنابراین اصل حکومت لازمه زندگی اجتماعی انسان است و بدون آن زندگی بر اساس قانون جنگل خواهد بود و برای انسان چنین زندگی ممکن نیست.

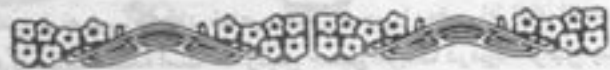
مسئله ای که در اینجا مورد توجه است، این است که چه کسی و به چه معیاری حق حکومت دارد؟

جامعه بشریت در طول تاریخ بجز در موارد نادر پاسخ این سوال را در یک کلمه دیده و همیشه از آن نالیده است، «زور». آری! تنها معیاری که تا کنون ملاک تشکیل حکومت های بشری و غیر الهی بوده زور است. ولی چهره ها مختلف است. گاهی نام سلطنت و پادشاهی به آن می دهند و شاه را ظل الله و سایه خدا بر مردم می دانند و با زور و فریب و تطمیع بر مردم حکومت می کنند و گاهی نام سلطنت مشروطه بر حکومت می نهند و بصورت ظاهر حکومت مردم بر مردم تشکیل می دهند و نوعی دموکراسی برقرار می سازند و گاهی حکومت را جمهوری می خوانند. جمهوری یعنی عامه مردم. حکومت های جمهوری بر این اساس پایه گذاری شده است که مردم حاکم خود را تعیین می کنند. ولی این تنها یک اسم بی مستی است. بسیاری از حکومتها با یک کودتا قدرت را بدست می گیرند و فردی که رهبر گروه است خود را به نام رئیس جمهور بر مردم تحمیل می کند و هیچ انتخابی صورت نمی گیرد. مانند جمهوری عراق و گاهی انتخابات صوری و ظاهری بطوری که همه جهان می دانند جز فریب چیزی در



سخنی پیرامون

ولایت فقیه



جمهور به معنای مردم است. و جمهوری نظام حکومتی را گویند که رئیس و گرداننده آن بوسیله مردم انتخاب می شود و این بهترین راه حکومت مردم بر مردم است مشروط بر اینکه تنها یک عنوان و نام فریبنده برای مشروع جلوه دادن حکومت نباشد. اکثر جمهوریهای جهان در عصر حاضر بدون انتخاب یا بایک انتخاب تقلبی صورت می گیرد و بعضی از رؤسای جمهور با کمال بی شرمی خود را رئیس جمهور مادام العمر اعلام می کنند. واضح است که این یک عنوان مسخره و تقلبی است. و اقا جمهوریهای واقعی که ملت در تعیین رئیس و حاکم خود واقعاً نقشی دارد با اختلافاتی که در نحوه اداره نظام و حدود اختیارات رئیس جمهور و نخست وزیر و مجلس نمایندگان هست بدون شک از سایر رژیمهای حکومتی ساخته فکریتر به برقراری عدالت و نظم نزدیکتر و از گسترش ظلم و فساد مالی دورتر است. ولی باز هم سلطه جویان و زورمداران از پشت پرده دستهای مخفی خود را دراز می کنند و تاحدی که ممکن است گلوی ملت را می فشارند. در عین حال باید اعتراف کرد که آسایش و آزادی و عدالت اجتماعی تا حدودی تأمین می شود. البته در این جهت نظام اقتصادی نیز اثر بسیاری دارد و اکثر بی عدالتی ها در جامعه ناشی از سیستم اقتصادی است. بهر حال بحث ما اکنون درباره نظام جمهوری از نظر تئوری است و گر نه عملاً حتی در کشورهایی که به قول معروف مهد آزادی است گذشته از تأثیرات شگرف تبلیغات که باید گفت بطور سحرآمیزی آزادی را سلب می کند نظام انتخاباتی طوری مقرر شده است که رئیس جمهور به جای اینکه نماینده اکثریت باشد نماینده اقلیت است. مثلاً در دوره اول ریاست جمهوری ریگان طبق گزارش خبرگزاریها تقریباً ۴۹٪ از مردم آمریکا در انتخابات شرکت کردند و از آنها فقط ۵۱٪ به ریگان رأی دادند نتیجه می گیریم که ایشان فقط از سوی یک چهارم مردم آمریکا انتخاب شده است ولی بر همه حکومت می کند. چنین حکومتی را نباید حکومت مردم بر مردم خواند. و این مسئله در اکثر دموکراسی های حاکم مشهود است. چه در انتخابات ریاست جمهوری و چه در انتخابات نمایندگان مجلس.

شاه ملاک حکومت است خودخواهی و جلب منافع شخصی و خانوادگی همراه با طمع بی پایان انسان، عدالت را نابود و جامعه را گرفتار ظلم و ستم و فساد می کند. و برای اینکه جامعه از آن منفعت برخوردار و از این زیان مصون بماند این تئوری مطرح می شود که شاه باشد. اما حکومت نکند. و حکومت در دست مجلس نمایندگان باشد و مردم مستقیماً نمایندگان خویش را انتخاب کنند تا هم مقررات نظام را تصویب نمایند و هم بر روند کار دولت نظارت داشته باشند. و بدین ترتیب دموکراسی محفوظ می ماند و عدالت برقرار می شود و منافع ملت تأمین می شود و به اصطلاح حکومت مردم بر مردم خواهد بود. در عین حال نظام از انسجام و قدرت کافی برای مقابله با دشمن خارجی و آشوبگران داخلی برخوردار است. ولی این گونه حکومت گذشته از اشکالی که بر اصل دموکراسی وارد است و توضیح آن خواهد آمد اجرای دقیق آن در همه جامعه ها ضمانتی ندارد. و در اکثر موارد نظام حاکم و شخص شاه اعمال نفوذ کرده و مجلس را منحل می کند. و بر فرض که مجلس باقی باشد در انتخابات دخالت نموده و نمایندگان را طبق دلخواه به مجلس راه می دهد. معروف است که در یکی از دوره های مجلس شورای ملی مرحوم آیت الله مدرس در انتخابات هیچ رأی نیاورد. ایشان در مقام اعتراضی فرمودند اگر هیچ کس به من رأی نداده باشد خودم به خودم رأی داده ام، حداقل یک رأی باقی می گذاشتند (با چیزی به همین مضمون) تقلب در انتخابات از مشکلات حل نشدنی نظامهای سلطه جو است و بر فرض که نماینده ای با رأی صحیح ملت به مجلس راه یابد معمولاً با تطمیع یا تهدید او را از ابراز نظر خویش منع می کنند. و همه این مسائل و امثال آنها در مجلس شورای ملی ایران و مجالس مشابه در کشورهای منطقه که رژیمهای مشابهی دارند کاملاً مشهود بوده و همه بر آن آگاهند و نیازی به ذکر شاهد و مثال نیست.

مسئله دیگری که حکومت مردم بر مردم را از اعتبار ساقط می کند این است که به چه دلیل باید اکثریت بر اقلیت حکومت کنند. بر فرض که همه مردم در انتخابات شرکت کنند و از آنها ۵۱٪ یا بیشتر به یک نفر رأی بدهند چه دلیلی دارد که رئیس جمهور حاکم بر آن ۴۹٪ باشد گو اینکه غالباً مجموع آراء مخالف با آراء منتفع (چه آنان که رأی سفید داده اند و چه آنان که شرکت نکرده اند) اکثریت را تشکیل می دهند. ولی بر فرض که اقلیت باشند دلیلی ندارد که نماینده اکثریت بر سرنویشت اقلیت نیز حاکم باشد. به خصوص اگر فرق مختصر باشد. مثلاً نماینده ۵۱٪ از کل جامعه بر همه مردم حکومت کند.

۴ - حکومت تک حزبی

مارکسیستها و سیروان آنها با توجه به نقصهای نظام دموکراسی چنین وانمود کردند که دموکراسی حقیقی تنها با به قدرت رسیدن طبقه پرولتاریا (طبقه کارگر) محقق می شود و جمهوری واقعی همین است و بر این اساس حزب کمونیست یا حزب مشابه آن مانند حزب بعث با یک کودتا که تافش را انقلاب طبقه کارگر می گذارند قدرت را در کشور بدست می گیرند و رئیس جمهور را

گذشته از این دخالتها و اعمال نفوذهایی که شخص شاه و خانواده سلطنتی در مؤسسات اجرایی دارند و چپاول و فساد مالی که لازمه لایشفک حرص بی پایان انسانهای بی ایمان است (والدین کفر و ایتام و بیگانهان کما تأکل الانعام) راه را برای گسترش ظلم و ستم در جامعه باز می کند و عملاً ثابت شد. که این گونه تغییر نام و شکل ظاهری رژیم هرگز تحولی در درون حکومت برای برقراری عدالت بوجود نمی آورد.



حزب تعیین می کند و همه قدرت به دست حزب است. اگر رهبر حزب چندان خود کاهه نباشد که مانند استالین یا صدام همه قدرتمندان حزب را ازین برد و خود مانند یک شاه با دیکتاتوری مطلق قدرت را بدست بگیرد. این هم نوعی حکومت است که نام آن جمهوری ولی واقع آن دیکتاتوری محض است. وگاهی رهبران کمونیست خود نیز اقرار دارند که دیکتاتوری پرولتاریا مرحله ای است ضروری برای رسیدن به دموکراسی مطلق.

اینها همه نظامهای حکومتی ساخته فکر بشر است که به منظور تأمین سعادت و عدالت اجتماعی مقرر شده است ولی از نظر ادیان آسمانی هیچکس ابتدا بر دیگری حق حکومت و ولایت را ندارد و ولایت از آن خدا است که به افرادی واگذار می کند. تصور اینکه بیعت در اسلام در حکم انتخابات ریاست جمهوری است یک اشتباه است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و جانشین منصوب آن حضرت بر مردم ولایت دارند. چه بیعت کنند و چه بیعت نکنند. اصولاً جامعه نمی تواند برای خود ولی امر تعیین کند زیرا اولاً اجماع و اتفاق همه افراد بر تعیین یک ولی امر تقریباً غیر ممکن است و دلیلی نیست که خواسته اکثریت بر اقلیت تحمیل شود و ثانیاً بر فرضی که بر اساس یک قرارداد اجتماعی افراد جامعه کسی را ولی خود قرار دهند اینگونه قرارداد هیچ دلیلی بر نفوذ و لزوم پیروی و تعهد نسبت به آن ندارد. حتی اگر یک فرد خود اعلام کند و تعهد نماید که تحت ولایت و سرپرستی کسی قرار دارد و از او امر او تخلف نخواهد کرد. هیچ دلیلی او را الزام به بیعت از این قرارداد نمی کند زیرا اصولاً قراردادها چه اجتماعی و چه فردی امور اعتباری هستند و امور اعتباری و بتوان بر صحت و نفوذ آنها دلیل عقلی اقامه کرد و ذاتاً هیچ حجتی برای بیان عقلا نیست و لذا از نظر اصول فقه حجت بنای عقلا بر اساس امضای شارع و تنفیذ خداوند مبتنی است هر چند سکوت و عدم رد و جلوگیری نیز دلیل تنفیذ شمرده شده است. ولی بهرحال نیازمند تنفیذ شارع است و از خود هیچ ارزشی ندارد و ثالثاً بر فرضی که اینگونه قرار دادها واجب الاتباع باشد، بدون شک نمی تواند با جعل ولایت از سوی خداوند که ولی مطلق است مقابله کند. و خداوند ولایت را منحصر فرموده است:

«أَنَا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ».

همانا ولی و سرپرست شما خدا و رسول او است و آن مؤمنانی که نماز بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

طبق روایات عامه و خاصه منظور از این مؤمنان فقط امیرالمؤمنین علیه السلام است و این ولایت برای ائمه هدی علیهم السلام به نصب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت است و همچنین برای فقیه جامع شرایط از سوی آن اولیاء خدا ثابت شده است. کلمه «أَنَا» طبق گفته ادبا مغنید حصر است یعنی ولایت فقط برای خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم و اوصیای او است و هر که ولایت دارد از سوی آنها باید نصب شود و هیچ کس را بر دیگری ولایتی نیست. و بر فرضی که کسی حق داشته باشد برای خود ولی امری تعیین کند ولایت او در برابر ولایت رسول الله

صلی الله علیه و آله وسلم ارزشی ندارد. زیرا آن حضرت طبق فرمان الهی از خود آن شخص برخوردار است. «النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم» پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اولی و سزاوارتر است بر مؤمنان از خود آنها بنابراین هیچکس بر خودش آنگونه ولایتی را که برای رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بر خود او ثابت است را ندارد.

بهرحال از نظر ادیان و قانون آسمانی ولایت در اصل فقط برای خداوند است و او هر که را صلاح بداند بر اساس قانونی ولایت می دهد. اینگونه حکومت پشوانه حقیقی دارد و هیچ نیازی به رأی مردم و انتخابات نیست و اگر در این زمان از سوی ولی فقیه و فراتر دوم با درخواست انتخابات برای تعیین رئیس جمهور یا نمایندگان و غیره صورت می گیرد از باب «و مشاورهم فی الأمر» تا حکومت پشوانه مردمی خود را در جهان حفظ کند و قدرت و نیروی مادی او تأمین شود، نه اینکه رأی مردم به آن مشروعیت و قانونیت بخشیده است. زیرا پس از نصب و جعل الهی هر چند به واسطه دیگری نیازی به تنفیذ نیست. «وما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله أمراً أن يكون لهم الخيرة من أمرهم» آنگاه که خدا و رسول او حکمی صادر کنند هیچ مردوزن مؤمنی اختیاری در برابر آنها (از لحاظ قانونی) ندارند.

اینگونه حکومت هرگز دچار خودکامگی و دیکتاتوری نمی شود زیرا در مورد معصومین علیهم السلام عصمت مانع هرگونه لغزش و خطا است. و در مورد فقیه جامع شرایط در صورتی حکومت و ولایت ثابت می شود که فقیه طبق تشخیص اهل اطلاع مورد اعتماد عامه مردم، واجد شرایطی باشد که یکی از آنها عدالت است. فقاوت و عدالت در بالاترین حد خود دو مشخصه بارز و مهم برای ولی فقیه است. که او را از هر جهت در بالاترین حدی که برای غیر معصوم ممکن است از انحراف و خطا ننگه می دارد. و او هرگز مصالح خود را در تقصیم گیرها مدنظر ندارد بلکه مصالح اسلام و مسلمین را مورد توجه قرار می دهد و بر این اساس عدالت اجتماعی به بهترین وجه و مطمئن ترین راه تأمین می شود. و با کمک مردم کارشناسان را برای بهتر اداره کردن کشور بکار می گیرد و وحدت و انسجام جامعه نیز در برتو قدرت و ولایت او محفوظ می ماند. همچنانکه برکات این ولایت الهی هم اکنون در ایران مورد توجه دوست و دشمن قرار گرفته است.

نگته قابل توجه این است که در این حکومت نقش مهمی که مردم دارند تشخیص ولی امر واقعی است چه او امام معصوم باشد و چه فقیه جامع شرایط و لذا نیاز دارد به بالا بودن سطح فرهنگی و مذهبی جامعه در مسائل امامت و ولایت. و این مسئله به برکت فرهنگ غنی و پر بار شیعه بر اساس اخبار و احادیث اهل بیت عصمت علیهم السلام که در ایران اسلامی طی قرنهای ریشه دوانیده است به بهترین وجه تأمین شده. و همین بیداری و هوشیاری جامعه انقلابی و مؤمن و موالی اهل بیت علیهم السلام بود که انقلاب را از همه دسیسه های استعماری ننگه داشت.

«والحمد لله أولاً و آخراً»

ادامه دارد